

خردسالان

دوست

سال ششم
شماره ۳۱۰ ، شنبه
۲۵ آبان ماه ۱۳۸۷
۴۰۰ تومان



دوست

به نام خداوند بخشنده مهربان

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

۱۶



ساعت حمام

۱۸



چه خوب شد!

۲۰



قصه‌ی حیوانات

۲۲



بازی

۲۴



کاردستی

۲۵



فرم اشتراک

۲۷



قصه‌های پنج انگشت

۳



با من بیا ...

۴



در مزرعه

۷



نقاشی

۸



فرشته‌ها

۱۰



مامان بزی

۱۱



جدول

۱۲



شامپوی شگفت انگیز

پدر و مادر عزیز، مربی گرامی



این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بردن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

● مدیر مسئول: مهدی ارگانی

● سردبیران: افشین اعلاء، مرجان کشاورزی آزاد

● تصویرگر: محمدحسین صلواتیان

● گرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلواتیان

● لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج

● امور مشترکین: محمدرضا ملازاده

● نشانی: تهران- خیابان انقلاب، چهار راه کالج، شماره ۹۶۲، نشر عروج

● تلفن: ۶۶۷۰۱۲۹۷ و ۶۶۷۰۶۸۳۳ نمابر: ۶۶۷۱۲۲۱۱

با من بیا ...

دوست من سلام.

من حلزون هستم. یک صدف زیبا پشتم دارم و دو تا شاخک روی سرم. می دانستی چشم‌های من، روی این دو تا شاخک است! ما حلزون‌ها پا نداریم ولی به ما شکم‌پا می‌گویند، چون روی شکم راه می‌رویم و خودمان را به جلو می‌کشیم. برای این‌که راحت‌تر حرکت کنیم، ماده‌ی نرم و لیزی از شکم ما بیرون می‌آید که روی آن لیز می‌خوریم و راه رفتن برایمان آسان‌تر می‌شود. غذای ما برگ گیاهان است. زبانی داریم

که روی آن دندان‌های ریز و تیزی قرار دارد. ما با

همین زبان، برگ‌ها را خرد و ریز ریز می‌کنیم

و می‌خوریم. حالا که مرا خوب شناختی، بیا تا با

هم مجله‌ی دوست خردسالان را ورق بزنیم و

چیزهای بیشتری یاد بگیریم. زود باش!

با من بیا ...





در مزرعه

یکی بود، یکی نبود.

توی یک مزرعه، یک مرغ و یک

خروس باهم زندگی می کردند. از صبح خیلی زود، صدای دعوای مرغ و خروس همه‌ی همسایه‌ها را بیدار می کرد. وقتی خروس روی دیوار می پرید تا قوقولی قوقو کند، می دید که همه بیدار شده‌اند و مشغول کار هستند. مرغ از لانه بیرون می آمد و قدقد و غرغرش را شروع می کرد. خروس هم بال و پرش را باز می کرد و قوقولی قوقولی بر سر مرغ فریاد می زد و این طرف و آن طرف می رفت. مرغ دانه می خورد و غر می زد. خروس دانه می خورد و بال‌بال می زد. همسایه‌ها از دست این مرغ و خروس جانیشان به لب رسیده بود، برای همین هم یک‌روز اتفاق بدی افتاد. آقای مزرعه‌دار، آمد و خروس را گرفت و برد. مرغ تنها شد. ساکت شد. او نمی دانست چه بلایی بر سر خروس آمده است. چند روز گذشت. هیچ کس





صدای مرغ را نشنید. او

نه قدقد می کرد و نه غرغر. آرام از لانه بیرون می آمد

و یک گوشه می نشست. به دیواری که خروس روی آن آواز می خواند

نگاه می کرد و نمی توانست دانه بخورد. دلش برای خروس تنگ شده بود. از آن همه

غرغر و دعوا و سر و صدا، خیلی پشیمان بود. مرغ هر روز لاغر و لاغرتر می شد. غذا نمی خورد.

گردش نمی کرد. با هیچ کس حرف نمی زد. تا این که یک روز اتفاق خوبی افتاد. آقای مزرعه دار،

دوباره خروس را پیش مرغ برگرداند. آن ها از دیدن هم خیلی خوش حال شدند. هر دو بال زدند

و دور هم چرخیدند. مرغ قدقد کرد اما غرغر نکرد. خروس، قوقولی قوقو خواند، اما بر سر

مرغ فریاد نزد. آن ها در کنار هم خیلی خوش حال

بودند و دلشان می خواست برای همیشه پیش هم

بمانند. از آن به بعد مزرعه آرام شد و همسایه ها

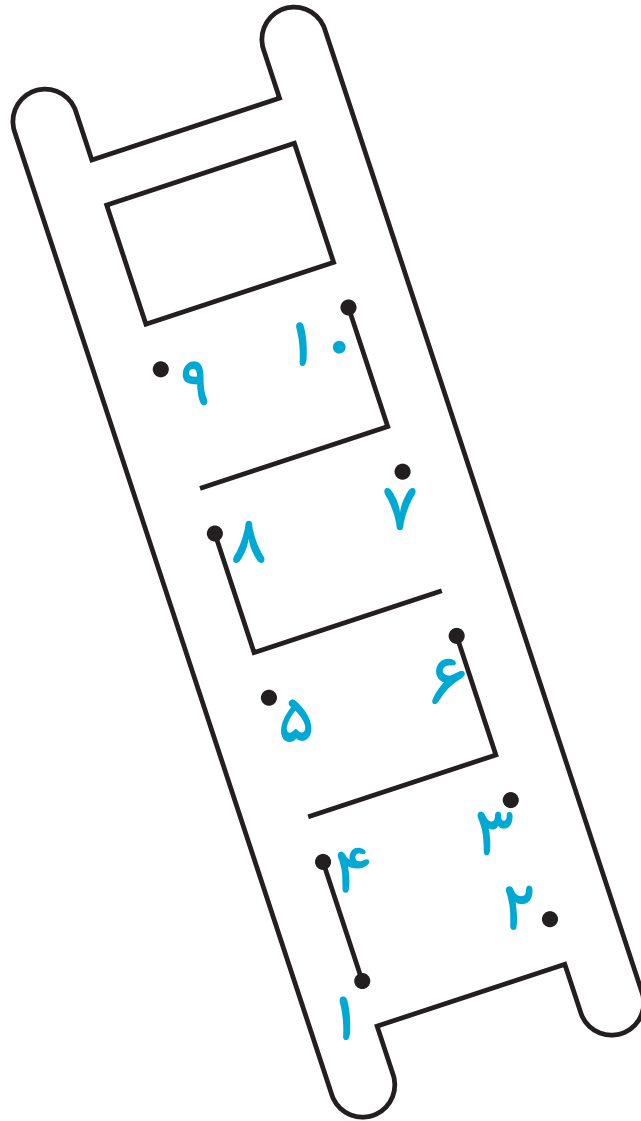
هر صبح با آواز خروس از خواب بیدار شدند، نه

با صدای دعوا و غرغر و داد و قدقد!





دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.





فرشته‌ها

دایی عباس و پدرم می‌خواستند به کوه بروند. گفتیم: «من و حسین هم بیاییم!». پدرم گفت: «نه»، دست حسین را گرفتم و گفتیم: «بیای دعا کنیم ما را هم ببرند». من و حسین رفتیم توی اتاق. چائماز توی کمد بود و دست من نمی‌رسید آن را بردارم. حسین را بغل گرفتم تا چائماز را بردارد. حسین خیلی سنگین بود! مادرم به اتاق آمد و گفت: «چه کار می‌کنید؟» گفتیم: «من و حسین می‌خواهیم دعا کنیم اما دستمان به چائماز نمی‌رسد». مادرم گفت: «پرای دعا کردن لازم نیست چائماز را بردارید. خدا همه‌ی دعا‌های شما را می‌شنود. حالا بگو بپینم می‌خواستید چه دعا‌ی بکنید؟» حسین خندید و گفت: «دعا!» گفتیم: «ما می‌خواستیم دعا کنیم دایی عباس و پدر ما را هم با خودشان به کوه ببرند!» مادرم خندید و گفت: «دیدید گفتیم که خدا دعا‌ی شما را می‌شنود حتی بدون چائماز. قرار است همه با هم به کوه برویم!» گفتیم: «چانمی‌چان!» و مادرم را بغل کردم. حسین هم مادرم را بغل کرد! من و مادرم خندیدیم، چون هر کاری که من می‌کنم، حسین هم همان کار را می‌کند!



مامان بزی

شکوه قاسم نیا



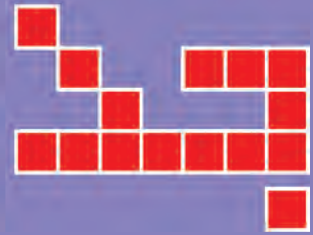
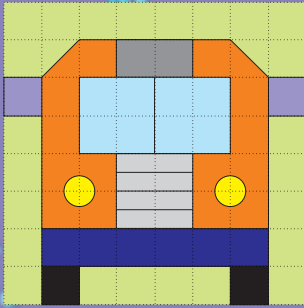
نه، این مامان ما نیست
گرگ سیاه پرروست
کلک داره تو کارش
راست نمی‌گه، دروغ‌گوست



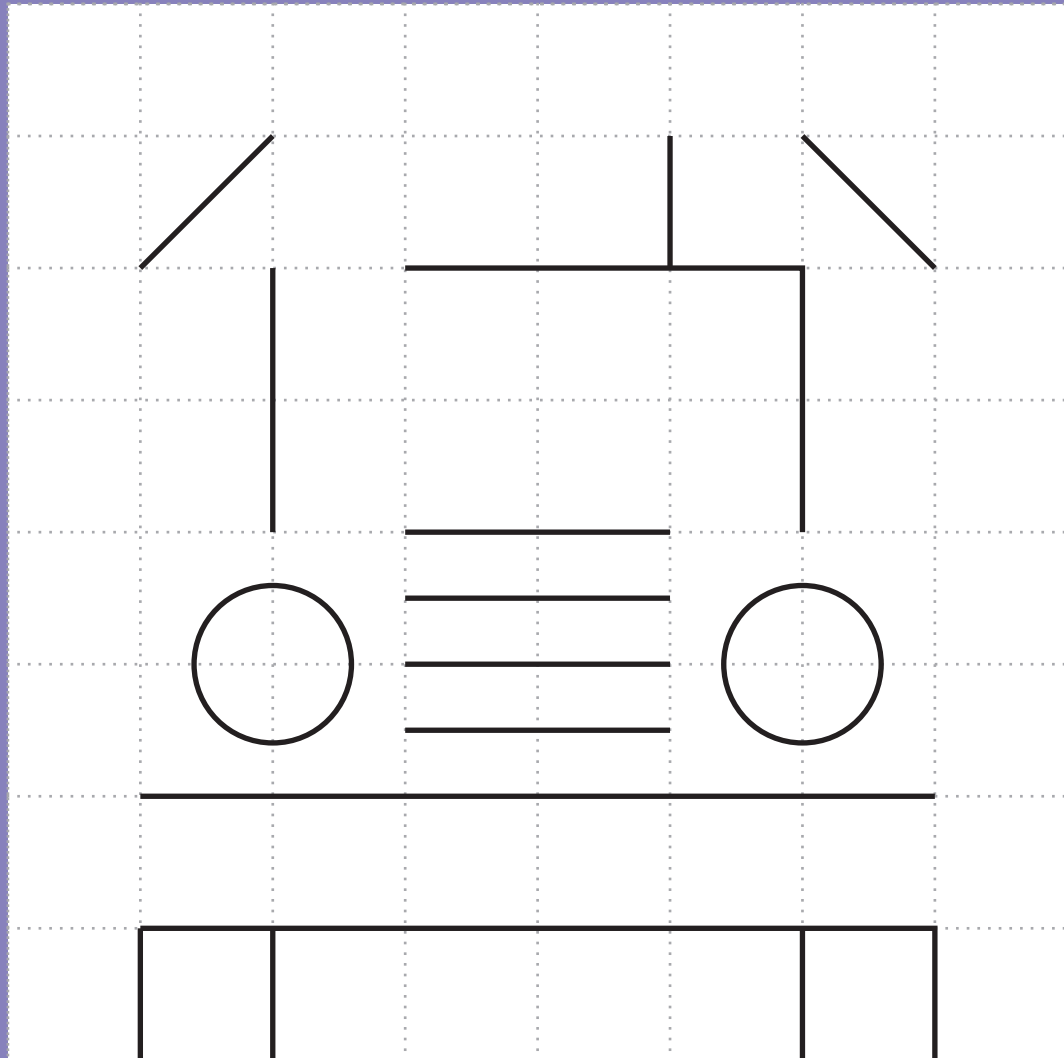
مامان ما سفیده
دست و پاهاش حنایی‌ست
رفته علف بیاره
صبح تا حالا خونه نیست



آهای آهای گرگ بد
زود برو، دور شو از ما
اگر که جرأت داری
وقتی مامان بود بیا!



جدول را کامل و رنگ کن.





میچ جیقیل رو گرفتیم! جقدر گفتیم که نباید بنشینید و فیلم های ۱۶ که مناسب سن او نیستند ببینید؟

آخ جان، کیو کیو!

الان کیو کیو می کنم!



ببخشید همسر ۴، شما جیقیل ۱۶ ندیدید؟

آخرین بار که دیدم اش داشت می رفت حمام.



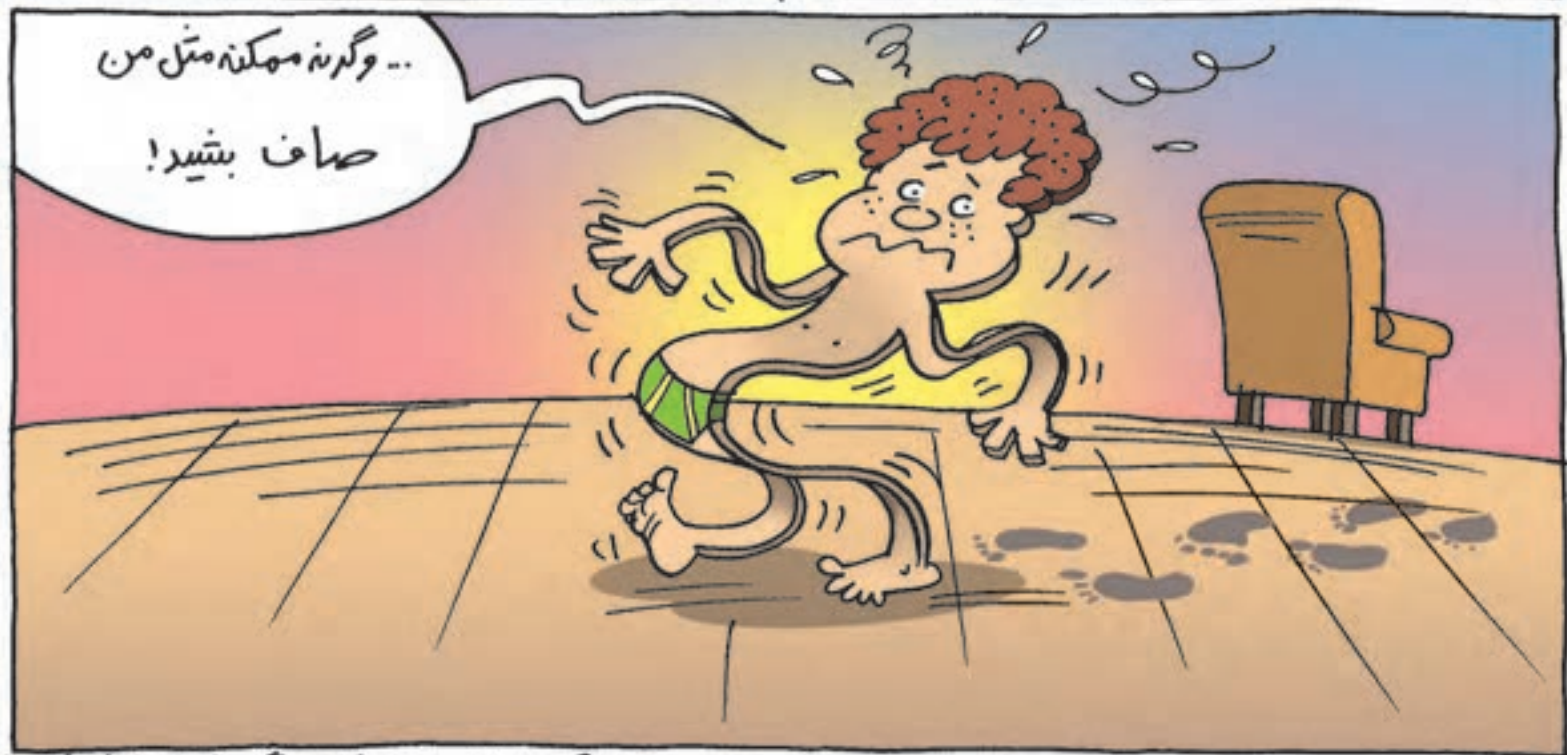
از وقتی که شامپوی تازه رو خریده همه اش حمام می کنه!

جیقیل...!! اینجا که کسی نیست پس تلویزیون ۱۶ کی روشن کرده؟









جینیل با شنامپوی جاووی دیگر چه کارها خواهد کرد?
صفت: نامرئی

ساعت ساز

سرور کتبی

دیروز باران بارید
گل سرخ، دوش گرفت
درخت کیسه کشید
بنفشه سرش را شست
باغچه گفت: «آفرین! وقتی حمام می کنید، مثل گل، خوش بو می شوید!»







با معرفی شخصیت‌های
داستان به کودک، از او
بخواهید در خواندن داستان
شما را همراهی کند.



پرنده



میمون



موش



گربه





جوجه‌ها

چه خوب شد!

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود.

رفته بود تا برای  غذا بیاورد. وقتی دید  توی لانه نیست،

آرام آرام از درخت بالا رفت تا  را بگیرد.  را دیدند و جیک جیک

فریاد کشیدند.  صدای فریاد  را شنید.  را بالای درخت دید، اما 

از  می‌ترسید.  دوید و رفت سراغ  و به او گفت: «زود بیا! الان 

رامی خورد.»  پرسید: «مگر  توی لانه نیست؟»  گفت: «نه نیست.»

تنها هستند. زود بیا!»  از این شاخه به آن شاخه تاب خورد و رفت روی

شاخه‌های درختی که  لانه داشت.  پنجه‌هایش را باز کرده بود تا  را


بگیرد که  با دمش دست  را گرفت و گفت: «زود از این جا برو. اگر  را

بیاید و تو را نزدیک  ببیند، با نوکش حسابت را می‌رسد!»  به دور و بر نگاه

کرد و ناگهان چشمش به  افتاد.  از دور می‌آمد.  جستی زد و از

بالای درخت پایین پرید و فرار کرد.  پیش  رسید.  گفت: «چه خوب

شد که آمدی!»  گفت: «چه خوب شد که تو این جا بودی.»  گفت: «چه خوب

شد که  مرا خبر کرد.»  گفت: «چه خوب شد که  جیک و جیک فریاد

زدند و مرا خبردار کردند!»  گفت: «چه خوب شد که شماها دوست من هستید!»

بعد همه با هم خندیدند.

قصه‌ی حیوانات



و هر دو به دریاچه رفتند.



یک روز، مادر به اسب آبی گفت: «امروز شنا کردن زیر آب را یاد می‌گیری!»



اسب آبی رفت زیر آب. مادر کنار او بود.



مادر گفت: «نترس و برو زیر آب. تو بزرگ شده‌ای!»



مادر از آب بیرون آمد. تمساح گفت: «او را تنها گذاشتی؟» مادر جواب داد: «اسب آبی بزرگ شده است!»



مادر گفت: «حالا شنا کن! تو بزرگ شده‌ای.»



اسب آبی سرش را از زیر آب بیرون آورد و با خوش حالی فریاد زد: «مادر جان! من تنهایی شنا کردم! من بزرگ شده‌ام!»



شکل‌هایی که اسمشان مثل هم شروع می‌شود را به هم وصل کن.



اگر می‌خواهید خواهر یا برادر بزرگترتان به مجله‌های شما دست‌نزد اشتراک دوست نوجوانان را برایش بگیرید



نام
نام خانوادگی
تاریخ تولد
تحصیلات
نشانی
کد پستی
تلفن
شروع اشتراک از شماره
تا شماره
امضاء

قابل توجه متقاضیان خارج از کشور
بهای یک شماره هفتگی دوست
خاور میانه (کشورهای همجوار) ۱۰۰۰۰ ریال
اروپا، آفریقا، ژاپن ۱۱۰۰۰ ریال
امریکا، کانادا، استرالیا ۱۲۵۰۰ ریال
بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور
که در ایران سکونت دارند، می‌توانند مبلغ فوق را به
حساب اعلام شده واریز و سپس نشانی فرد خارج از
کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال کنند.

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۷ - هر ماه ۴
شماره - هر شماره ۳۰۰۰ ریال
مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک
صادرات میدان انقلاب کد ۷۶
به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید
(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در
سراسر کشور)
فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی
تهران، خیابان انقلاب، چهارراه حافظ، پلاک ۹۶۲
امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴ قابل
پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز کنند.
آدرس: اصفهان - خیابان شیخ بهایی - مقابل بیمارستان مهرگان - نمایندگی چاپ و نشر عروج -
تلفن: ۰۳۱۱۲۳۶۴۵۷۷
واحد اشتراک مجله دوست نوجوانان



کار دستی

شکل‌ها را از روی خط قرمز قیچی کن.
از روی خط سیاه قسمت بال فرشته را قیچی کن.
مراقب باش فقط روی خط سیاه قیچی کنی!
حالا دو طرف دامن فرشته را به هم بچسبان. عروسک تو آماده است!



خردسالان

دوست

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۷

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۴۰۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶

به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترک‌کن مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۲۰۷۰۵۳۸۰۰۲

قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.

آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان- نمایندگی چاپ و نشر عروج تلفن: ۶۶۱۵۵۵۸-۲۳۶۴۵۷۷

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱)۶۶۷۰۶۸۳۳ درمیان بگذارید.

فرم اشتراک



نام :

نام خانوادگی :

تاریخ تولد : / / ۱۳ تحصیلات :

نشانی :

کد پستی :

تلفن :

شروع اشتراک از شماره : تا شماره :

امضاء



نشانی فرستنده:



جای تمپر

نشروچ

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان





دست کودک را
در دست بگیرید
و در حال بازی با
انگشتان او این شعر
را بخوانید



بچه ها انگشت

مصطفی رحماندوست

اولی گفت: «کاردم و روی میزم.»

دومی گفت: «چنگال پیش کاردم و تمیزم.»

سومی گفت: «قاشقم و کنار بشقاب می شینم.»

چهارمی گفت: «آشپزم و غذاها رو من توی بشقاب می چینم.»

انگشت شست گفت که حالا، قاشق رو برمی دارم

چنگال و بر می دارم

غذاها رو هم هم می خورم

کاری دیگه ندارم!



